

ابراز امتنان خدمت آقای خوشال

کبیر توخی

(۳ سپتمبر ۲۰۱۳)

خواننده و همکار نهایت عزیز، درود های گرم مبارزاتی ام را بپذیرید ، امید است از این که پاسخ به نامهٔ پر ارج تان به تأخیر افتاد ، از من دلگیر نشده باشید . می توانم به شما اطمینان بدهم که در این تأخیر بی اعتنائی کمترین نقشی نداشته ؛ بلکه با تمام علاقه مندی به دادن جواب سریع ، مشکلات زندگانی در غربت آنهم به سن و سالی که ما داریم ، سن و سالی که نه تنها هیچ گاهی بر پر قو نگذشته است ؛ بلکه به مانند میلیونها افغان دیگر گذشت هر روز آن می تواند مقراض عمر طبیعی انسان باشد ، بروز چنین تأخیراتی ناگزیر می گردد ، با آنهم از این که زود تر از این نتوانستم ، پاسخ مختصری خدمت شما همکار محترم تقدیم بدارم ، پوزش می طلبم .

و ؛ اما به ارتباط نامهٔ مهر آفرین شما :

اولتر از همه سپاس و تشکراتم را خدمت شما هموطن جوان و علاقه مند به گذشتهٔ کشور تان تقدیم می دارم . در ثانی آنچه را من تا حال زیر عنوان « خاطرات زندان پلچرخی » نگاشته و منتشر ساخته ام ، چیزی نیست ؛ مگر گوشه ای از پراتیک خودم - آنهم در زندان مخوف پلچرخی . مسلم است که هر زندانی پراتیک و سرگذشت خاص خود را داشته برداشتهایش از آن دوران چه بسا در بسیاری از نکات ، برداشت های من نه تنها مغایرت داشته باشد ؛ بلکه متضاد هم باشد . باید بپذیریم که در چنین صورتی ، آنهم با فقدان ارزش های تثبیت و پذیرفته شده از جانب تمام زندانیان ، ما زندان دیده ها نتوانیم در بیان آن سرگذشت ، با هم موافقت کامل داشته باشیم . به نظر من و با در نظر داشت این حالت ، بر تمام ما کسانی که چند سالی در کنج زندان به بند کشیده شده بودیم ، الزام آور می گردد تا داشته های خود را بدون کم و کاست و یا تحریف و توطئه و یا تبارز کار این یکی و تخطئهٔ کار آن دیگری ، تقدیم مردم و تاریخ مبارزاتی کشورنمائیم ، تا از آن طریق نه تنها خوانندگان گرمی و نسلهای آینده قادر شوند از تجارب مثبت ما آموخته و از تجارب منفی ما عبرت لازم بگیرند ؛ بلکه در کنار امکان جمع تمام تجارب و در نتیجه شفاف ساختن بالنسبه کامل آن دوره ، پایه ها و اساسات ارزشی در چنان موقعیتی نیز مشخص گردد .

به صورت مثال راجع به یکی از پیشنهادات شما که می تواند به معنای تشکیل «کمون های مصرفی» تعبیر و تلقی گردد ، اندکی مکث می نمایم.

هشت سال زندان و در ده ها اتاق بار بار تقسیم شدن و امکان آمیزش با صد ها زندانی ، یکی از واقعیت های انکار ناپذیری را که بر فرد زندانیان می قبولاند ، سطح زندگانی متفاوت همبندان در داخل زندان می باشد ، یعنی در حالی که تعداد کمی از افراد از امکات مالی خوب و پایواری منظم با دستان پر برخوردار بودند ، در مقابل بیش از ۹۰ در صد زندانیان به خصوص آنهایی که از ولایات دور

دست کشور به پلچرخ انتقال داده شده بودند و یا این که روی ده ها دلیل پایواز نداشتند ، مجبور بودند در کنار تحمل رنج و شکنجه زندان ، ناداری ، بی دوائی ، بی لباسی و مشکلات دیگر ناشی از نداشتن پایواز را نیز تحمل نمایند . اکثریت این افراد هم کسانی اند که در عمل با دشمن مردم جنگیده و به همان دلیل به بند کشیده شده اند ، حال در چنین شرایطی گذشته از این که به مثابه یک انسان باید از آن انسان درد مند و ناتوان حمایت نمود و گذشته از آن که از یک هم‌رزم « به مفهوم کلی آن » باید مواظبت کرد ، برای حفظ خود و بالا بردن درجه امنیت داخل اتاق می باید از چنان افرادی حمایت و مواظبت صورت بگیرد . زیرا تجربه تاریخی زندگانی در داخل زندان بار بار نشان داده که دولت و جواسیس آن قادر شده اند افراد محکم و استواری را که در دوران تحقیق چون کوه پایدار ایستاده شده اند، در دوران سپری نمودن حبس به علت مشکلات شان ، زبون و ناتوان ساخته آنها را به نوکران زر خرید خود مبدل نموده اند . در برخی موارد این حالت آن قدر شدید و قابل لمس می تواند باشد که به جرأت می توان گفت، فردی را به ضد خودش استحاله نموده اند .

وقتی با چنین درکی به قضایای زندان نگرسته می شود، می بینیم که اصل « اندیوالی» در داخل زندان بین تمام زندانیان به صورت عام و اصل تشکیل «کمون های مصرفی» بین زندانیان چپ و عناصر انقلابی در بند ، گذشته از ارزش انسانی ، ارزش امنیتی نیز یافته و هر انسان متعهدی را وادار می سازد ، تا به آن رو بیاورد .

حال وقتی من در خاطرات زندانم به برخی از جزئیات از قبیل بادامهای « قاضی صاحب راتب » توجه نموده ام ، این نباید بدان معنا تعبیر گردد که گویا خواسته ام با وی و یا کسان دیگری که به شکلی از اشکال اسم شان در خاطراتم آمده و یا در جلد های بعدی خواهد آمد ، آنچنان دوستی و یا دشمنی خاصی داشته ام که ضمن نوشته خواسته باشم با آنها تصفیه حساب نمایم [یک تن از عوامل نفوذی خاد سلطانعلی کشتمند که برای آشکار نشدن هویت استخباراتی اش همیشه با زنجیر تیغچه دار "مائوئیست" نمائی به سر و سینه پر کینه اش می کوبد ، بازتاب همین موضوع را در خاطرات زندانم ، باب دندان دراکولائی اش یافته ، مکنونات ضمیر استخباراتی اش را در متن نوشته ای بیرون داده است !] ، بلکه هدف از آن نگارش و بیان برخی قضایا با تمام جزئیات آن در قدم اول ، بیان نیازمندی ها در چنان شرایطی و در ثانی توجه علاقه مندان را به چگونگی راه حل آن جلب نمودن می باشد . و وقتی می بینم که فردی به مانند شما که بر مبنای نوشته صریح خود هیچ گونه وجه اشتراک در زندان رفتن را با زندانیان پلچرخ نداشتید ، درست به همان راه حلی می اندیشید که هدف من هم بوده و در آن زمان بودند انسانهای پرمدعائی که یا عقل شان به آن راه حل نرسیده و یا هم ارزشی برایش قایل نشده اند ، جبران بخشی از زحماتم را به عینه مشاهده می نمایم.

خوشال عزیز!

مطلب خودت را بار بار خواندم و ضمن آن که از تکرار مطالعه آن لذت بیشتر بردم ، به اهمیت و عمق سؤالات مطروحه نیز توجه بیشتر نمودم . به ارتباط سؤالات ، پاسخ به برخی از آنها از جمله وظایفی است که جلو روی خود قرار داده ام ، یعنی بیان آن قسمت از خاطرات زندان که تا کنون انتشار نیافته اند، اگر دقیقتر بنویسم باید بنگارم:

از نخستین ساعات دستگیری گرفته تا جریان تحقیق ، ادعای خرنوال دولت ، دفاعیه خودم (تا جایی که به خاطرمانده باشد) از سایر رفقای همدوسیه ام ، تا اعلام پارچه ابلاغ برای همه ما و عکس العمل های رفقاء بعد از مشاهده پارچه ابلاغ . امیدوارم تمام این مراحل و بسا نکات دیگری که ارزش آنها هم کمتر از آنچه تاکنون بیان شده، نخواهد بود در جلد های ۴ و ۵ این سلسله نگاشته شود ؛ مگر برخی از سؤالاتی هم وجود داشت - بر رسی از تاریخ جنبش چپ - که کار برای انجام درست آن نه این که «کور خود و بینای مردم بگردیم»، از وظایف جنبش انقلابی کشور اعم از زندان دیده و یا ندیده می باشد ، تا جایی که به من رابطه می گیرد ، در حد توان خواهم کوشید تا در آن مورد نیز داشته ها و نظراتم را خدمت خوانندگان گرامی و متعلقان جنبش انقلابی کشور تقدیم نمایم ، امیدوارم آشنائی که توانائی و وقت بیشتر از من دارند نیز در آن قسمت متوجه وظایف شان شده ، کار شان را با حزم ، صداقت و شفافیت کامل آغاز و محصول آن را به همگان پیشکش دارند .

با آن که در جریان بخش های بعدی سلسله « خاطرات زندان پلچرخی » خواهم کوشید تا به تمام سؤالات شما در حد توان پاسخ ارائه دارم ، حیفم آمد تا به صورت بسیار مختصر در یک مورد همین اکنون اشاره هائی ننمایم . مورد نظر مسأله تسلیم طلبی در درون زندان و مقایسه آن با آنچه شما به عنوان « تقیه » از آن نام برده اید، می باشد.

اولاً باید گفت که مذهب تشیع به مانند تمام مذاهب و ادیان دیگر چیزی کمتر از خورجین بقال و یا توبره مداری نیست و هر آنچه را که انسان خواسته باشد می تواند نمونه هائی از آن را در بطنش بیابد ، از تقیه و مصالحه گرفته تا جنگ رویاروی و قتل و کشتار، منتها باید دید که کدامش در چه وقت و کجا اولویت می یابند .

هر چند بررسی وقایع زندان پلچرخی و دوران دهشت نظام وابسته به روس در افغانستان و مقایسه آن با صدر اسلام و به خصوص تاریخ تشیع می تواند همان « قیاس مع الفارق » به شمار آید که زیاد مجاز هم نیست با آنها ؛ تا جایی که مطالعات محدود من از اسلام و تاریخ اجازه می دهد تا در زمینه قضاوت نمایم ، به جرأت می توانم بنویسم که در اسلام و به صورت عام و در تشیع به صورت خاص به علاوه آن که عنداللزوم از سلاح تقیه کار گرفته شده است ، در مواقع لازم با زیر پا کردن اصل تقیه ، تا پای جان مبارزات رویاروی نیز صورت گرفته است . به مثابه بزرگترین مثالها می توان از پافشاری عده ای از برده های آزاد شده به اعلام آشکار اعتقادشان در مکه قبل از هجرت جانب مدینه ، ایستادگی «جعفر بن ابیطالب» در حبشه در بیان و دفاع از اعتقاداتش ، قضیه عاشورا و عده دیگری از امامان شیعه یاد آوری نمود .

دقت در تمام آن وقایع مبین این نکته است که وقتی فردی ناشناخته در مقابل جمعی متجاوز و زور گو قرار گرفته است ، به اصل تقیه پناه برده است ؛ اما وقتی شناخته شده بوده و دشمن به صورت کامل با هویت اعتقادی اش آشنا بوده ، بدون کمترین خوفی از اعتقادش به دفاع برخاسته است .

وقتی ما به زندان پلچرخی و نهاد های تسلیم طلب از قماش «افغان ملت» و « سازمان پیکار » نظر می اندازیم ، به صراحت دیده می شود که وضعیت آنها با میلیونها مردم عادی که دشمن از آنها شناختی نداشت ، مشابه نبوده (تا آنها با انکار هویت ایدئولوژیک و ؛ حتی خوشخدمتی به دشمن در صدد حفظ

خود برآمده ، زشتی و قبح این عمل به بحث کشانیده شود) ؛ بلکه آنها کسانی بودند که قبل از زندان به صورت رسمی نه تنها هویت مبارزاتی خویش را آشکار نموده بودند ؛ بلکه دشمنی شان را با دولت دست نشانده نیز اعلام نموده بودند ؛ یعنی برای آنها اوضاع درست به مانند «جعفر بن ابیطالب» و «حسین بن علی» بود و همان طوریکه از آنها نقل می شود که گفته اند «حیات دنیا عقیده است و جهاد در راه عقیده»، و با اعتقاد به چنان اصلی تمام خطرات را نیز به جان خریده بودند ، برای زندانیانی از قماش نهاد های نامبرده ؛ به خصوص با در نظرداشت موقف تشکیلاتی آنها که در ظاهر بخشی از رهبری مقاومت ضد روسی را نمایندگی می نمودند ، چنان عملی و جهت حفظ جان شان پرتوکول تسلیم را باروسها و مزدورانش امضاء نمودن ، صاف و ساده تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت به جنبش آزادیبخش ملی کشور بود .

در همین جا به همکار عزیز ما آقای خوشال یادآور شوم ، حیات و زندگی با تمام لذت و اولویتی که دارد ، مقاطعی از حیات مبارزاتی برای انسانها می رسد ، که زندگی با تمام ارزش آن در مقابل مرگ شرفتمندانه رنگ باخته ، مقتول قادر می شود با ایثار خون به چنان دستآوردی نایل آید ، که با صد ها سال زندان نمی توانست به آن برسد . مقاومت در زندان و احتراز از انقیاد طلبی و دست خود را به دست دشمنان دادن ، یکی از همان لحظاتی بود که از آن یاد کردیم .

این درست همان کاریست که از بطن آن مصراع « ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشید» بیرون آمده و تاریخ مبارزاتی تمام ملل و خلقهای جهان از آن مشبوع می باشد. ◉